

یا هو ۱۱

هفتاد دو

دیو

عالم الغیب

۷۲ دیو

آصف بن برخیا

یا منان

یا منان



الحمد لله رب العالمين والعاقيه للمتقين و
 الصلوة والسلام على خير خلقه محمد وآله الطاهرين
 اما بعد انكم حق سبحانه وتعالى وحيي بر
 راينده غير حاجتي دار طلبكم هم درازم
 پس شما را استغياير طاعت خود را از خدا خواست
 خداوند عالم مملکت پادشاه بسوگ داد چنانچه
 رضى و ظم و جبن و انس و مور و مانيه و جميع
 مخلوقات در حكم او گردنما حست ابر و باد چنانچه
 يكماه راه را دها اورا حيرت و و نيم روز اورا الجا



خردم بر سائید و مرغان با لهارا گسترده که آفتاب
بر او نشاید و چهار هزار گرسه زر کفاده بود و جمله
وزیر و بزرگان و ازگان دولت بر کرسیهای می
نشستند و یکی از جنیان که نام قطیسی بود و یکی از آدمی
که نام او آصف بن برخیا بود بنزد سلیمان آمدند
و گفتند یا رسول الله این جنین منزلیست که خوراهست
هیچ کس را بخورد و هر کس آن دهفتاد روز را طلبه
کند که آذینان را عذاب بر نماند باید ایشان را
حاضر کنی و از هر یک سوال میکنی و اگر ضرر بآدمی
میرساند چه علاج دادند هر یکی چه علاج دادند
سلیمان فرمود تا ایشان را حاضر ساختی چون حاضر

شدند از هر یک سوال کرد و ایشان هر یک گفتند که
ما حال خود و ماری خود را میگویم که سبب ایشان چیست
و علاجش را هم میگویم که چگونه باید کرد و نسبت کلفتها
خود میوه هر کدام علاجی و دمای تریب دادند

اولاد در حکم نرفتن در در مایه ای زمان کامل

سیم در مایه گردگان چهارم در خون حیض پنجم در دیوانه علقه جنین

ششم در سینه آدمی هفتم در استخوان زمان هشتم چهار شکم و فتن

نهم کس خورد را بنزد کتخددم بر هر کس بزند سحر شود یا زدم در سر و پا شود

دهم از دم خد ملاندر بر زرد چاردم لا عنقه گردگان سیزدهم در دم اغفا

شانزدهم در سرد و پهلوی سیزدهم مفهوم اندامش از خود بود

چست تا از شربت تو ایمن شود گفت این طلسم را بنویسد
و برصم گیرد با خود دارد که شفا یابد این است
اد در هر صبح سه بار در هر روز سه بار

سلسله اعداد: ۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱

لیکن فکر یکن فلان این در احوال الساعده البخل الوحا
دیوه هم را در پیش سلیمان آوردند گفت نام چیست
اول گفت نام من نه است در پیش چون که شکر بیورد
یا این چون دست بای گا و سلیمان گفت ای ملعون

جای تو کی است و بدیر بگردم چگونه سر را می گفت
یا نبی الهی جای من در جانها خبر ابر بر باز و در نزدیک
کس گاه در پیشتر و در زمان حامله دروم و فرزندان می
جدا شد من از دماغ خود نفسی برنم تا دیگر باره فرزندش

نشود سلیمان هم گفت لغت حق بر تو باد علاج وی چیست
دیو گفت این طلسم را بنویسد و در صوم گیرد و در آب
اندازد و قدری از صوم اگر که در میان خرمی نهد و طرز
و این طلسم را بنویسد با خود دارد تا بار گیرد یا نبرد
یا و تر یا یاری گفت یا مری و حقی ای ای ای ای ای ای
۱۱۱

دیو بسج را آوردند در پیش سلیمان آوردند سرش مانند
شیر و پایش مانند پای مرغ سلیمان فرمود که مقام
تو کجاست و بدیر بگردم چگونه سر را می گفت یا نبی الهی
مادای من در زمین است و گرداگرد کوه دکان می گردیم
ماده برایشان می باریم و کوه گرداگرد آغوش گیریم
و نفسی بروی برنم تا از آن نفسی پیدا و نرسد

نکته

بهرش و بجز خود کرد و پایش مانند پای مرغ بود سلمان
 من موم مقام تو کی است و بدیدم بگردم چگونه بر سر
 کند بادی از نفس خود بر دماغ او شان گفت علاء
 چیست گفت این ظلم را در موم گیر و در آب انداز در
 روی خود را بان آب بشوید و بیست و سه مرتبه بخسته کند
 و بخورد که شفا یابد بفرمان رب العزت یا اثر یا اثر یا
 یا منشی یا ملکر شایا آهیا شرا هیا آذوقی اصباح
 آله شرای
 دد ۱۱۱ ح ۱۱۱ ه با کم نزلان این ندرن
 دیو چهارم را آوردند مانند زنجیر بود نام او
 رهاس بود سرش چون سر آدم و پایش چون پای کاه

و دستش چون دست شتر و بادی در دهان داشت که بر دم
 مرد میدان گفت جلای روی چه باشد گفت زهی
 و آب کاشنی در بینی بچکاند و این ظلم را با خود دارد
 بشود مخالف جویا کما حایا دو
کما عا محسا کو کو ام م
طع ا ا ع ع ا ا ط
 دیو پنجم را آوردند نامش عنقریب یا پایش چون
 پای شرفان بر آسپی نشسته بود سرش چون کوه
 و ماری در دست گرفته بود سلمان گفت ای مملوک تو در
 کجا میری بالشی و بدیدم چگونه بر سر را لادیو گفت یا نبی
 ما و ای مندر حضرت الهام بر باشد چون کسی را به بیستم نام خدای
 تعالی بادی نباشد آفت در نام تا بیمار شود و اعضای

وی تمام بدرد آید و از دماغش خون بریزد و اگر معالجه
 نکند در خطر باشد گفت ای ملعون علاج در جرباشد
 دیو گفت زهره خن کوش بخون مرغ نسیا بر آمیزد و در
 پستی جگانه و این تعویذ را خود را در که شفا یا بدم الله
 الرحمن الرحیم اریو دلامسک امططوی امر اعمظم

طلام ط ۹۱۱۱ هـ ۱۱۱۱۱۱ ۹۹۹۹ ۸

دیوشتم را آوردند ناشو ناهند و در او بر ما شد
 کز به سیه در روشن چون روی اسب و در آشت روی
 داشت یک روی زرد و یک روی سیه ساکمان عم گفت ای
 ملعون تو در کجا امر باشی و بدیر بگردم چگونه میر را زدیو
 گفت یانسی که عاوا ای من در جاهای حیرت آید

چون بینی آدم به وقت از خواب بران بر آید من طیبانی
 بر او زخم و خود را بدان نماز تا بگرید و در رنج افتد و
 هرزه گوید و تب گیرد و و نمویه گیر و عقل را از او بگیرم
 سمان عم فرمود علاج وی جرباشد دیو زهره کز
 را با آب کاسنی در پستی جگانه و ابی طلیم را با خود
 بندد تا اقله شفا یا بدم الله الرحمن الرحیم خطه
 کافر سقا جرباشد عم کان عم کمد کرم ما هو ما مرد

سردین ارح مویه ان اعه ال اعه ۱۲۱۱۱۱۱۱

در علاج ریح چارنیان دیو هفتیم را آوردند در پیش ساکمان
 نامش منظور بود بهورت زشت و ما در در سیه سیه بود
 سمان عم گفت تو در کجا امر باشی و بدیر بگردم چگونه
 میر را زدیو گفت یانسی که عاوا ای من در جاهای حیرت آید
 آن است که در کرد چارنیان بگردم و ایشان را رنج رسانم

لکله

سلمان عم گفت علاج وی چنانچه دینو گفت نافه آردی
و گوگرد و پوست مار در زیر وی دود کنند و این طلسم را
را بنویسند و در صوم گیرند در آب مالند و بر روی او
افشاند و این طلسم را در گردن چار یا بان بندند که شفای
بیمه الحالین ایتم کالوا ما سما رسولوا امر الاعلام بعد حرم
اع ۱۱۶۱۸ در سه روز و لرزه اندام دیو هشتم را
آوردند مانند بر زنه سرش و چون سرش درک و پایش مانند پای
مرغ سلیمان ع فرمود که ای ملعون جای تو در کجاست
و بی آدم را چگونه بر سر را لا دیو گفت یا نبی الله
جای من در هم جا افتاد و در آن استر به هوش شود
و هر اندام او بلرزد و اگر علاج نکند هلاک شود
سلمان ع گفت ای ملعون علاج جن چیست دیو گفت

زهه و گوگرد و پوست مار در زیر دامنش او دود کنند
و این طلسم و بقون را بنویسند و با خود دارد شفایابد
بیمه الحالین ایتم بعد هاوز و امام مو مارها
پای مر از ل و عطا ۹ هالا ۱۹ ادم
در علاج در پشت و کمر دیو فم را آوردند
مانند بر زنه سرش و چون سر کاو پای من است پای
گاد سلیمان ع السلام گفت ای ملعون تو کجا می باشی
و بدی تو بکدم چگونه می باشد دیو گفت یا نبی الله بدی
آن است که چون مردم جمع شوند ایشان را در گوشه
اندازم در پشت و کمر گاه پیدا کنند فرمود ای ملعون
علاج جن چیست گفت اسفند سیا با شیر گاد سرش
پوشانند

بجو شانه و قدری در بینی چکانند و این و ظلم را و
 یا خود را در حد که شفا یابد بسم الله الرحمن الرحیم اَهْبَاثُ
 هَبَا مَا اَلْحَمُو یَا سَمْعُو یَا حَسْبَا اَنْ حَلُو
 اود را از فرسیدمان عم و آنکه بسم الله الرحمن الرحیم
 علاج ترس در بنجور کدکان دیوم را آوردند ما شد زن
 نیکو روی ماری در دست چیده سلیمان عم گفت جای
 تو کی است و بد کردم چگونه میسرمان دیو گفت یا نبی
 ماری من در زیر چهار پایان باشد و من آن است که نزد آدم را
 روی نمایم و ایشان بترسند و از هوش بروند و رنگ ایشان
 تغییر نماید و زرد شود سلیمان عم گفت علاج وی چه باشد

دیو گفت چینه دان مرغ را در کردن طفل بندند
 بفرمان خدا بیتالو بد شود و این دیو را خون مرغ
 بنویسد و با خود دارند بسم الله الرحمن الرحیم هوهالی
الطه اه صراط عم لادریع السرس و الوضی
ولای السار و هو السبع العیلم فی ۱۹ ما یبدا و ۱۰

۱۱۵۱ هـ ۱۰۶۰ هـ در علاج در دیشام دیو یازدهم
 را در پیش سلیمان آوردند ما تذری بخور و شکر
 گفت ای ملعون تو کی آمدی و ابرو و بد کردم چگونه
 دیو گفت یا نبی از جای من در زیر درختها و بکنار
 آنها میبندد و بدیر است که در شکم بدیدم آورد و چنان
 بجز به طاعت نکرده سلیمان فرمود و مکتوبش چیست و بگو
 گفت مویکاد سرخ و خونی آنکه در سینه ما در زیر درختها

درد کنند و این تعویذ را بنویسید و با خود در شفا یابید
 بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اِنْ قُلَّ هُوَ اللّٰهُ مِنْ دَانِهِ وَالرَّحْمٰنُ صَاحِبُ
 عِطْرٍ وَهُوَ اِلٰهُ اَحْمَدِ اِلٰهِ حَمْدٍ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ حَسْبُهُ خَيْرٌ
 دِیُوغُو اَز دِیُوغُو رَا اَوْرَدَتْ سُرُش مَآئِدَ اَسِیَا وَجِوَهَ رُکَد
 و پایش مانند پای گاو و دستش مانند دست اسب است
 گفت ای ملعون تو کی مر باشی و بدر تو بگردم چگونه ران
 دیو گفت یا نبی الله جای من در بنی دختران و کنار
 آب روان باشد و بدر من آن است که خیزد دختران را و
 زبان مردم به بندم که هیچ کسی رغبت نکند که او را
 بگیرد و اگر رغبت کند من نیز باطل کنم که برگردند و اگر کار
 نشود و سلیمان گفت علاجش چیست دیو گفت یا نبی

پس ما رو نمک در زیر دامنش دود کند و این تعویذ را
 بشکند و از عظم آن بنویسند و در موم گیرند و در آب
 اندازند و قدری آب را بخورد و به شود و قدری بر سر بریزد
 بخشش گشاید که در پیرمان خدایم الله الرحمن الرحیم
 لَا حِرَافَةَ لَیَّ قَدَّ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیْمِ اِهَا اِهَا لَک
 اَللّٰهُ اَللّٰهُ مُحَمَّدٌ رَسُوْلُ اللّٰهِ عَلَیْہِ وَاٰلِہٖ وَسَلَّمَ دَر عِلَاج
 درد کله دیو کسیر دم را آوردند که بگوید
 زبود جابر تو کی است و بنی آدم را چگونه خرد برسان
 دیو گفت یا نبی الله مقام من در باغها و بر شاخها
 باشد و بدر من آن است که کلر ایشان را بگیرم
 تا عقل از ایشان نبرد و در در کلر ایشان را تسلط

سلمان گفت ای ملعون علاجش را بگو دیو گفت ریوند
 چینی و زهره بوسریه یا تخم ریخانه بهم بیا میزنند
 و در زبردانه و بره و دکنه و این نوعی چون مرغ
 سیاه سینه و با جود دارد شفا یابد **یا بسم الله الرحمن
 الرحیم اهیاترا هیاتاک ذواتها و روس مسلمان
 علاج کسی که دیوانه باشد و جامه بر تن خود پارو کند
 دیو چهاردهم را آوردند صورتش مانند زنی بود
 و سرش چون سر شتر و نامش کیشی بود و ماری در دست
 بچسبید بعد سلمان عم گفت ای ملعون تو در کجا
 سر پائی و بدین مردم چگونه میزانی دیو گفت یا بسم
 ما و بر من در سر آدنی میباید سلمان عم گفت علاج**

و بر چهره باشد و گو گفت این اسم اعظم را بنویسد در رو
 لایه و در آب اندازد و احتضار خود را بان آب بشوید
 و تعویذ چون بنویسد و در باره زود بشود شفا یابد
**یا الله الرحمن الرحیم بعلم معاصم یا کم خداوند یا حتی
 یا قیوم یا حکم یا عظیم و تنزل من القرآن ما هو شفا
 و رحمة للمؤمنین و لا یزید الظالمین الا ذل را ای
 در علاج کسی که کند شود**
لا رجا ولا سالی الکساء و الثیاب الوها الوطا
 العمد العمد العمد دیو پانزدهم آوردند آوردند
 مابردند و پشمیده سرش چون سر آدمی نایش
 چون پارس گاو نامش سریان سلمان عم پرسید ای ملعون
 تو در کجا سر پائی و بدین مردم چگونه میزانی گفت

یاسینی الله مادوی بر سر گردنها میریابد و بدین منتهی آن است
 که ناگاه زبان ایشان را بسته گردانم تا سخن نگویند
 و در رنج افتد سلیمان گفت نوی چه باشد گفت یا
 سینی الله زهر مار در ریش با هم بیامیزند و در بینی
 او بچکانند و این تعویذ با خون مرغ بکنند بنویسند
 با خود دارد تا شفا یابد بسم الله الرحمن الرحیم قل
 اوحی الی الله استمع لفر من الحسن فقالو
 انا سمعنا قرآن عجبا یتهدی الی الرشید
 و ما رخصه و ارجحاک مالکات و هو السمع
 العلم عزادر علاج درد پا و بازو و شستن و شستن
 عده

را آوردند سرش مثال شتر و پایش پای آدمی
 و چنانی در دست گرفت بعد سلیمان گفت جای
 تو در کی است و بدین تو بگردم چگونه بر رانی
 دیو گفت مراد ای عزیز در سایه های درختان
 هر جا شد بدین منتهی آن است که خود را غباری
 سازم و بروی مردم برارم تا که در رویش است
 و باز و پیدا کند و در دنیا چنانکه اندام ایشان
 سیاه شود سلیمان گفت علاجش چه باشد گفت
 باز زهر گز یا توره در بینی چکانند و این تعویذ
 را بنویسند چون مرغ و با خود دارد که شفا یابد
 بسم الله الرحمن الرحیم ام ام ماری ندنمی
 نظر

ال بدایع ملعونه سا با اله تعاماری هه
 لام در علاج درد چشم و خارش شقیقه دیو هفلام
 را آوردند بصورت کرازیو سلمان عم پرسید نام
 تو چیست و جای تو کی هست و بدر تو چگونه مردم مرا
 گفت یابشی اله مقام من در چشمهای آب
 بر بالند و بدر من آن آرزوی بر صورت ایشان
 مردم چشم او شان سرخ میشود و خدای بر کند
 و آب میریزد از چشم او شان و در و شقیقه بر او شان
 بدید آید سلمان عم گفت علاج چشمه باشد گفت این
 ظلم را بنویسد و در هم کیند و در آب اندازد روان

آب را قدر در بینی چکاند و این ظلم را بنویسد بر سر
 تا شفایا بدیدم اللهم الرحمن الرحیم یا اکر یا الله یا الله
 لا اله الا الله لا ادرع الا الله عام ۱۸
 ۱۸ در علاج کسی که بیمار شود و در رنج افتد دیو
 هفتدهم را آوردند صورتش مانند خوک و دیشش چون
 دست آدمی بود یابشی چون یابی چار یا مان دیو
 سلمان عم گفت ای ملعون جای تو در کجا باشد
 و بدر تو بدم چگونه میرسد گفت یابشی اله تراوی
 من در کوه و در ها میرانند آنجا که مردم جمع شوند
 با و بر او شان دهم و او شان بهر نه گفتن تو او بله
 کردن و بیجا شوند و در بله او شان بیعت باشد
 سلمان عم گفت علاج چشمه را بگو گفت زهر خرگوش
 باز شو

زهره خاریخت با نبات در آمیزند و در پستی
 نکاشند و این نوعی زبانه کوفته بسیار مرغ
 بسیار بسیند و با خود در دشت پاپا بندیم *الحمد لله رب العالمین*
 محمد با هیئت اشهر اهدی اسدی ما التاد اب صده است
 ساعه الراجل الجلبان *الحمد لله رب العالمین*
 ۱۰۹ در علاج کسی که صدای میشود و دیوانه شود و خون
 را آوردند مانند شخصی نرمانه جوهر آبی نشسته و
 در ماراتا زبانه کرده سلمان گفت تو جای بز
 بدستی با دمی فیکو برسد گفت با سینی *الحمد لله رب العالمین*
 زمین میریاند و بدیر من آن است مردم *الحمد لله رب العالمین*
 آدم دهم تا جواب دهد زومه اورا دیوانه

صفت کنم تا در رنج افتد و او را از بردها خلاص باشد
 و معدن وی بسته شود سلمان عم گفت ای ملعون *الحمد لله رب العالمین*
 چه باشد گفت زهره طیب و خون گفتار هر دو را با هم
 آمیزند و در بینی چکانند و این نوعی زبانه چون
 پیش زرد یا مرغ زرد بسیند با خود دارد شفا یابد
بسم الله الرحمن الرحیم قل انما انا بشر مثکم لیس حی
 الی انما الهکم واحد فمن کان یرجو لقاء ربه
 فلیعمل عملاً صالحاً و لا یتکبر بعبادة ربه احد
 ی در علاج بستن زبان و دردها و علقهای
 دیوبسم را آوردند ما شدم ری جامه رنگین شود
 و منند بر سر داشت چون زبان و پای چون پای کلاه
 سلمان عم گفت ای ملعون نام تو چیست و جای تو در کجاست

و بگویم مردم هر که در یو گفت یا بینی الله ما وای من
 در خواب گناه مردمان میریاند چون در خواب سخن
 گویند زبان ایشان را بسته گردانم و در درزها رو
 ران بپوشانم پدید آورم سلیمان گفت علاجش چه
 باشد یو گفت یا بینی زهره گو سفند و نبات در هم
 کنند و در گوش و بینی چکانند و این تعویذ بخوان
 مرغ یک بگویند و با خود دارند تا شفا یابند
 بسم الله الرحمن الرحیم اهدی اهدی و الله بر حلاله و لا حول
 و لا قوة الا بالله العلی العظیم یا کافی یا شافی سبحانک
 انی کنت من الظالمین بحمد و عبادته بخ از در علاج
 کسی که عقلش کم بشود و سخن بسیار گوید او مستقیم

را آوردند مانند مردی بود و پایش چون پای چهار پیمان
 و دستش چون دست سنگ و صورت زشت سلیمان فرمود
 الملعون نام تو چیست و جابرتو کی است و پدر تو چگونه
 بگردم هر که در یو گفت منزل و ما وای در مسجد ها
 چر باشد و پدر من آن است که مردم را چون کم که عقل
 از ایشان برود و در ندان بر هم زنند و حرف بسیار زنند
 سلیمان فرمود علاجش چه باشد گفت زهره و نبات
 زهره مرغ در بینی چکانند و این تعویذ بخوان
 گو سفند سرخ بپوشند بر خود بندد تا شفا یابد
 بسم الله الرحمن الرحیم اهدی اهدی اهدی اهدی اهدی اهدی
 شد انی سلیمان مسس و الحاس هو اسد ر سطر

و کرمات یا ارم الرحمن علاج دیوانه که ضعف کند بگردم
 دشنام دهند دیویست و پنجاه را آوردند مانند شتر
 گوشه‌ها بر دراز داشتند و چشم‌ها بر سر رخ داشتند سلیمان
 فرمودند جابر تو کی است و بدیدرتو بگردم چگونه آید و گفت
 یا ربی اللہ ما را ای من در گوهرها و کرماتها من با آنکه بدیدرتو
 آن است که مردم را دیوانه کنم چنانچه از خود برود و دشمن
 کند و بعد خود را بر نزد سلیمان گفت اسر منوعون علی عیون
 چه باشد گفت یا ربی اللہ تسالیم گو گفتند سر را که تان باشد
 درست آدم بان نرسیده باشد این ظلم را بنویسد و در زیر
 خاک کند و استخوان سر را یا استخوان کاف و بار و غم زینتون
 جوشانند و از آن قدر بر ریشی او چکانند و قدر بر سر او بریزند

و این ظلم را با خون گو سفند بنویسند و با خود دارد تا
 شفا یابد بسم اللہ الرحمن الرحیم قدر و قدر و قدر و قدر
 سر نه و هر هوش هوش یا سر سردی سکه قدر
 جبرائیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل حق و العالی
 علاج در سر و تحقیق و گوش و یوم و بیست و ششم
 را آوردند سلیمان گفت ای ملعون کی است
 و بدیدرتو بگردم سر را که گفت یا ربی اللہ ما را ای
 در بیابانها می‌بازد و بدیدرتو که خود را با شایع
 خود را مان نمایان کنم و در سر و تحقیق و در در گوش پیدا
 کند سلیمان فرمود که علاج ادره باشد دیو گفت یا ربی اللہ
 دیو گفت خرمایر هندی و زنجبیل و جگر گاوین با آنکه در
 با هم بکوبند و بخورم کند و بخورد شفا یابد و در علم این است

بم الله الرحمن الرحيم وطلع على الباس أهيا شراها بما
 بلاءه ولا الاطمان ديو ۷۲ در علاج کس و معده
 او درد کند و از خود برود دیوبست هفتم را آوردند
 سلمان ۴ پرسید که جابر تو در کجا می باشی و بدید تو بگردم
 چگونه خبر باشی دیو ساوای در بنا نهاد و در جایی که
 حیوان بنزد و بدید من آن است که مردم را غم کنم تا بول
 در آب کنند بدید هرگز از خانه ببران آیند هر چند
 پر آوزم که از هوش برود و معده او را ببرد آوزم و سستی
 بسیار گوید سلمان ۴ فرمود که علاجش چه باشد دیو گفت
 نمیدانم بر میردامش هر دکنند و این طلسم را بنویسد
 در سوم عمر و بکیرد بر آب اندازد و آتش را بخورد و با خود

شفا یا بدیم الله الرحمن الرحيم من هر رهدم لاه
 سه روزم مرگ ۴ می هسالمعار العوا
 ع ح نه لا ۱۱۱ و لی ۱۱ اراماده ۵ ا
 در علاج رنجور کردن کمان که ضعف کند دیو ۸
 دیوبست هشتم را آوردند تا مش میده بود و سردا و سردیا
 سلمان ۴ گفت ایملعون جابر تو کجا و بینی آدم را چگونه
 خبر ترسان گفت جابر من در زیر درختان می نشاند و بدید
 آن ۴ که با ایشان بر تمام تا در شب افتد و ضعیف شوند
 و گاه بگناه خنده کند سلمان ۴ فرمود علاجش چیست گفت
 صندل و چوب شود زیر دامنش هر دکنند و این تعویذ را
 بخون مرغ بنویسد و با خود در اندازد شفا یا بدیم الله الرحمن
 الرحيم معومر جعل هده هم هم آل سدی والسیدان
 ۴

هم في الصدر اولى صلوات يا لاله الى الله محمد
رسول الله عليا ولي الله در علاج كوكبان كه مرسند
ديوبست نهم هم را آوردند مانند گو ساله سفيد
سرخ چون سیر آدی و پايغن چون پار مرغ نسای
گفت املعون جابر تو کجا هست و بدي مردم چگونگی
گفت یا بنی السکون و ماوای خ در هم جام باشد و بدي
آن است که خود را به طفلان نمایان کنم تا برشند و بپزند
و از با بیفتند و روی دی زرد شود سلمان فرمود علاجش
چست گفت یا بنی الله پیغمبر خست انار با نمک سبز
و ریشه درخت بیدر که تا برونه زیر دمش در کتد در
که بسیار خوش است و در بنی او چگونه و این تعویذ را بخون گو

بنویسند و با خود در اند شفا یا بندیم الله الرحمن الرحیم
بم الله الثاني بم الله الثاني بم الله المعاني بم الله الذي
لا يقرب مع السه شي في الارض ولا في السماء وهو
السميع العليم يا الله كادى اعرا ۱۱۸ ۱۱۹ دو د
دوانه مردم ریح هم کیم در علاج کس که دیوانه
و کف از دانه ویر برونه آید دیوبست را آوردند جها
چشم در شست و صورت کلبه بوزش سالی ۴۰ گفت ای
ملعون جایی تو کجا هست مردم را چگونه سیر تر سالی
دیو گفت یا بنی الله ماوای من در زیر پای ستوران
میر باشد و بدي بر نه آنست که مردم را دیوانه کنم چون کف
از دهان پاره آید سلمان فرمود املعون علاجش هم با کف

دیو کف

دیو گفت سفیدم خم مرغ دروغن کا و سیا چو شانه در سپیدی چکان
 و کشیز و کلاسی و پوست مار در زیر زانمش بود که و این
 نعوید را چون مرغ بگرد بگویند و هر کس ببرد یا شفا یابند
 بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ مِمَّنْ لَّا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِیْزُ الْجَبَّارُ
 الْکَرِیْمُ الْعِیْمُ اء اء اء اء اء اء اء اء اء اء اء اء اء اء اء اء اء

۹۹۹ ۹۹۹ ۹۹۹ ۹۹۹ ۹۹۹ ۹۹۹ ۹۹۹ ۹۹۹ ۹۹۹ ۹۹۹ ۹۹۹ ۹۹۹ ۹۹۹ ۹۹۹ ۹۹۹

سلمان و آنکه بم امر الرحمن ایمم علاج کس که بترسد بترسد
 و بیخوش شود دیوی بیکم را آوردند سرش چون کرگرم
 و پایش چون پابر مرغ سلمان گفت املعون تو کی از ما
 و بدتر تو بمن چگونه مریا شد دیو گفت یا نبی الله ما و بر من
 در خوالتها بر خراب می باشد و بدتر من آن است که سلام خود را برم

بر کما ایم تا بترسد و ببرد زنده و بیخوش شود و سخت در رنج
 افتد سلمان گفت املعون علا جش چیست دیو گفت
 ز هر ماله با دروغن و شین بخوشانند و در پستی چکانند
 و قدر بر سویر حیوانات و ماضی بر زینه ز برداشتن و در
 کشند و این ظلم را چگونه کوه سفید سرخ بنویسند با خود دارند
 تا شفا یابند بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ
 عَلِیًّا وَ لِیَّ اَللّٰهُمَّ اَللّٰهُمَّ اَللّٰهُمَّ اَللّٰهُمَّ اَللّٰهُمَّ اَللّٰهُمَّ اَللّٰهُمَّ اَللّٰهُمَّ اَللّٰهُمَّ

۹۹۹ ۹۹۹ ۹۹۹ ۹۹۹ ۹۹۹ ۹۹۹ ۹۹۹ ۹۹۹ ۹۹۹ ۹۹۹ ۹۹۹ ۹۹۹ ۹۹۹ ۹۹۹ ۹۹۹

و شل شده دیوی بر سرم آوردند مانند بوزینه برش
 چون سرخیل یا یقوی چون پابر سگ و سرش است و او ابر و سلمان
 فرمود که ابر ملعون جای تو کی است و بدتر تو کرم چگونه
 دیو

و یو گفت یا نبی الله ما وای در سوراخها میریزد یا شد و بدست
 آن است که در سوراخ آب ریز نام خرابیها را از بند
 من آورده بخانه خود را بر روی تمام تادی را در زرها
 پدید آید و علت پیدا کند و در آن رنج بی پاد پا در کرد
 و دست نشانی و بایش منور کرد در میان گفت علامت
 چنانکه چغت زهی سوگم باز هم گریه در پیای بگویند
 و این سوگم برون بر پرت فرستند و با خود در این دنیا
 یا ای الله الرحمن الرحیم یا حافظ یا ناصر یا فرد یا معین
 یا سمیع یا علیم یا مالک
 یا ایاها یا ایاها یا ایاها یا ایاها یا ایاها یا ایاها
 یا ایاها یا ایاها یا ایاها یا ایاها یا ایاها یا ایاها
 یا ایاها یا ایاها یا ایاها یا ایاها یا ایاها یا ایاها

را آوردند مانند زنی مور که سرش سرخ و ماری قوی در
 پنجه بود و آن مار مثل کاهیر جو سالیان گفت که مایه
 جابر تو کی است و بی آدم را چکو نمر قد سالیان دیو گفت
 یا نبی الله جابر من در دیوانه خراب بر باله و بر من که
 گلوی ایشان بدرد آدم و وفا افکام نازبانان سنگین
 شود و در دل پیدا کنند سیدی نام فرمود علامت چشم بی باک
 دیو گفت و این فرمود و سینه تم و پاد بی آن مور سر آدم را
 زیر دانه وی و دکنند و این نوعی تراخسوسه می نامند
 و با خود دارد تا شفا یابد یا ای الله الرحمن الرحیم یا ایاها یا ایاها
 یا ایاها یا ایاها یا ایاها یا ایاها یا ایاها یا ایاها
 یا ایاها یا ایاها یا ایاها یا ایاها یا ایاها یا ایاها
 یا ایاها یا ایاها یا ایاها یا ایاها یا ایاها یا ایاها
 یا ایاها یا ایاها یا ایاها یا ایاها یا ایاها یا ایاها

بی ۴ علاج در اندام و جمله بارها و دیوانه گشتن
 دیوانی چهار آرد در دند نامش و نشانی و سرش چون
 سر سگ و تنش چون دست آدم و پایش چون پای اسب
 سلمان گفت اعلیون جابر تو در کجا میسر باشی
 و بدر تو بگردم و بگویم هر نمازی دیو گفت یا پیتی الله ما اوی می
 در هوا میزد و مفرقت مع ان که مردم را دیوانه کند و
 نفس بر ایشان دهم تا باد در اندام ایشان افتد و
 او را آنکس گویند سلمان گفت علاجش چه باشد
 دیو گفت ریو ندیشی و روغن کاه و دزبیدی چکانند
 و پوست کاه و موی کز بر پیا در زهر و امشش در کتله
 و این تعویذ چون کله سرخ بسوزند و با خود دارند شفا یابند

بسم الله الرحمن الرحیم کاکا ای هر چه عمره سعید
 بسم علی علی سلاطین وادی ابرم کاسی حر او هو
 علاج در ریش سر و جمع اندام دیوسه بیغ را آورد
 سلمان گفت اعلیون جایی تو کی است و بدر کرم
 جیل است گفت یا پیتی ما اوی می در سر آبهای میزبان
 و بدر سینه آن که است چون زنا و مردان و طفلان برهنه شوند
 هر آب دهان خود را بر اندام ایشان اندازم تا ایشان
 ریش شود سالی که از سر و علاجش چیست گفت قدر ریزد
 تنخ مرغ بختی خنک کند و در بر خاک نبرند و کل بخت نوزد
 و در کور

و کور کرد باید بگره چون کنند بار و غش گاو بر روی مالند و این
 بقوی جزو بنویسد بخون مزه با خود دارد و تا شفا پاید
 بکم اللهم الرحمن الرحيم ولا حول ولا قوة الا بالله العلي
 العظيم حاصل ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱
۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ در علاج کسه که بگفت در خار و نباشه
 دیو به ششم را آوردند سلیمان گفت املعون جای تو
 کجاست و بنی آدم چگونه بر سر آید دیو گفت بایستی که
 بر من آن است که برکت را از خانه پریم و جنگ رفتند پس
 کم سلیمان گفت علاج او و با شد دیو گفت از من
 سیاه و خوب صد و عنبر در آن خانه هر دو کنند و این

نور بخون بزغال را بنویسند و در آن خانه دهند
 بکم اللهم الرحمن الرحيم یا عذری یا عفور یا مسر
 ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ در علاج
 کسه که کف از دهن او آید دیو سه هفت
 را آوردند در نزد سلیمان ۴ ما نقد مادیا از سه
 و بایش چون پادشاه آمد بدشکل عجیب سلیمان ۴
 گفت جابر در کجاست و بنی آدم را چگونه بر سر آید
 دیو گفت بایستی که جابر حرم در میان آنها و کوهها
 بر سال و دیگر من آن است که بر دم زنج را نام
 چنانکه گفت از دهان ایشان بیاید و رنگ ایشان
 زرد شود سلیمان ۴ گفت علاج جش بی باشد گفت
 مع ازادی

مغز زرد آلو و مغز بادام و نیم کزبر با غسل معجون
 کند و کم آلود و پوست مار و ناخته آدم در زرد لاش
 هر که کند و این تعویذ را بنویسد و با خود ببرد شفا یابد
 بسم الله الرحمن الرحيم بسم الله الرحمن الرحيم المعافی بسم الله
 الذی لا یفر مع اسمه شیء فی الارض و لا فی
 السماء و هو السميع العالم و انت من سلیمان و انت
 بسم الله الرحمن الرحيم ۸۲ در علاج کودکان
 شوند و رنگ ایشان زرد شود و بوی هضم
 آوردند سلیمان گفت ای ملعون جابر تو کج
 انده کلاه بر خود و سیاهای در از دست کشی چون

سرا آدمی سلیمان گفت بدست تو چگونم بر زردان آدمی
 هر با نند دیو گفت یا نبی الام ما وای من در دیوان
 هر با نند و بد من آن است که خود را با و خان هر سالتم
 چنانکه گفت از دهان ایشان آید و کوه گان با یکدیگر
 باز کردند خود را بشکل عجیب با و شان هر سالتم
 در بند او شان سفید میخورد و اگر علاجش نکند هلاک
 شوند گفت ای ملعون علاجش چه باشد دیو گفت مرغی
 با گوشت بریم کنند و در تعویذ بخورن او بنویسند
 یکی را بردند را بنند و یکی را بردند جب و این ظلم
 را بنویسند بر راه بر زمین دفن کنند و گفت این آ
 بسم الله الرحمن الرحيم انت ورم اه و در ادهم
 ۸۳ در علاج

در علاج کسی که صفر ایدید آورد و از یا افتد دیو ۹۳
 دیو کے نغم را آوردند در نزد دیوانه ۴ ابرو سرد و کبود
 بود و یک از دھائی پر خود بخندد بعد ناش نشان
 بود پس هم گفت اعلیون تو در کی اور باش و بعد مردم گوید
 هر را ز گفت یا نبی الله بنا و ای من در هم جا باشد
 و بدین آن است که کلور ایشان بدرد آورم و سورا برایشان
 پدید آورم چنانکه دست پر خود زشتند و از پایی افتد
 سیمان هم گفت اعلیون علاجش چو باشد دیو گفت
 این تقویٰ چون مرغ بنویسند در آب بمانند و قدری
 از آن آب بخورد و قدر دست و رویش خود را بشوید شفا یابد
 بسم الله الرحمن الرحیم اهلکها و ارحمها مع و مع و مارا
 کرام و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم ۱۰

در علاج کسی که بر سر و در رنج افتد دیو چهلیم را
 در نزد دیوانه آوردند نامش محمد که چو سیمان هم گفت
 ابرو ملعون تو در کی با ل و بدین مردم چو سیمان را
 دیو گفت یا نبی الله بنا و ای من بر سر راهها حیر باشد
 و بدین آن است که سورا بر سر ایشان اندازند و در رنج افتد
 سیمان هم فرمود علاجش چو باشد دیو گفت این دیو
 چون بر عالم مرغ بنویسند و در مردم گیرند و در آب
 اندازند و باوران دهند بخورد و با آب را در هم آید
 در بپاشند و در همان دردی لغزشقا یا بندد و دعا این
 بسم الله الرحمن الرحیم ۱۲ و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم
 همانا رسد آدم **۱۱۱۱۱۱۱۱** در علاج آنکه بخت
 مردان سر و زشت و قار شوند دیو چهلیم را

ادرس

آوردند سلیمان را پیوسته جای گنج است و بدین مردم چگونه
 عرض کرد گفت چای مرغ در کفنی تمام هاجرها را در نعل
 آن است در مکان آید من او را بر بنامم و ما خوشتر بود گفت
 علاجش چیست گفت این دعا را بنویسید و با خود دارد
 تا شفا یابد **بسم الله الرحمن الرحیم که الله الا انت سبحانک
 انی کنذرت من الظالمین** ۹۹۹۹۹۹۹۹ علاج ۲
 دیو جهل و کم در علاج سریع باید عظام مضمون
 بجا آورند با آب تمام دیو جهل را آوردند
 بسیار بد هیت به سلیمان پرسید چای تو کی است بد تو
 مردم چگونه عرض کرد که گفت چای مرغ بر تو گناهها
 هر باشد و هر کسی پداه چاهها آید مرغ بهر شاه شود

پادشاه می بود و ناخوشی شود سلیمان م گفت علاجش
 چه باشد دیو گفت همین دی را بنویسید و با خود دارند
 شفا یابد **بسم الله الرحمن الرحیم یا هیت شرا هیتا اودی
 و صاوت سال و تنزل من القرآن ما هو شفا
 در حمله للومنین ولا یزید الظالم الا شرا ری
 در علاج درد کمران و درد دست و پا دیو جهل تمام
 را آوردند سرش چون سر کاد و پایش مانند خوک
 و ماش منکم سلیمان م گفت ای کلهون تو در کجا
 پالتی و بدین مردم چه چیز است دیو گفت پایشی است
 تا وای در کوهها و بیابانها جری باشد و بدین
 که هر که بخورد و در آب روید مزه دست خود را بر بدن
 ایشان زخم که ناگاه در روید افتند و در دران و در**

بردی پیداکم ایمان گفت علاج در چه باشد گفت تم گن
 در دست زیتون و روغن کما و جوشانند در بینی او چکانند
 در چشم کما سنی در زیر دامخ او و دگند و ای تعویذ را
 بخونه بنویسند و با خود دارند اللهم الرحمن الرحیم
 محله هر الا الا الله سه سه هو هم عو هو
 است را الهی سی دله هو اولافه الاله
 العلی العظیم الخویم اله الرحمن الرحیم ۵۵ در علاج
 کسی که در فکر افتد و وسواس پیدا کند و سوسه
 گوید دیو چهل پنجم را آوردند مانند در بر
 و ماری در دست داشت بهورت تا خوشی بیاید

گفت جابر تو کی است اعلیون و بدتر تو در حق مردم چینی است
 دیو گفت یا نبی الهی نادای من در زیر آتش گاه
 باشد و بدتر من آن است که مردم در غم اندازم و دیوانه
 شوند سیما که نم بود علا جسی چه باشد گفت سفره
 سبز کنند و عطارکم و شمع و چراغ بکنند تا بخت باید
 چهل ششم در علاج شخصی که مضرع داشته باشد
 و علا چشم بهیج قسم نشود سر عزایم با نقره سبز
 کرو بکنند و بر هیز کار بر بکنند تا شفا یابد
 دیو چهل ششم را آوردند با هورت لطیف و طریف
 و از دمانی را بر کم چیده لایمان ۵۶ برسد اعلیون
 جابر تو کی است و بدتر تو در حق مردم چه دعاست
 کند

گفت یا نبی الله جایی من در روت طایفه امر
 یازده رهن در آن جا آید من خود را بصورت
 استان با بر بنمایم و نفس بر او بدتم تا از هوش
 برود گفت علاقتش چه باشد گفت سینه سبز
 کند با دو نون روغنی و مویز نان آبی و کما ج
 مسکن و شمع و پیراغ مذکور در این دعای با نون
 بز بسیا بنویسند و با خود در دماغت یا بدو دعای این
 بسم الله الرحمن الرحیم یا رازق بکل شیء من علماء
 حصی کل سر علد و لا حول و لا قوة الا با
 الله العلی العظیم ۷۴ در علاج زن و مرد که حجت

باید کرد نشسته باشد و جنگ و پرخاش کند و گو
 چهل هفت را آورد در نزد سیلان پیر گفت ای
 ملعون جای تو در کی است و بد بر تو با مردم چه
 نوع است گفت یا نبی الله ما وای من در ویرانها
 سر باشد مانند مردی بجه و هم پایش بر روی خود
 نهاده بود و گفت بدر نه آن آنگه زن و شوهر را
 مردل باید بگریم و در میان گفتگو پیدا شود و ایم
 در و خاش و جنگ باشد گفت علاقتش چیست بود
 گفت یا نبی الله ریسو بد پستی هر روز در زیر
 داخل هر دو دکتند و این نوعی را بنویسند و زن با خود
 دارد تا با هلد در آیند باید بگریم بسم الله الرحمن الرحیم
 ع

اوشان سخت شود گفت علاجش چیست و گو گفت یا
 نبی الله علاج آن است که گو سفند فدا و غیره خیرات
 و نذر و نذورات بخا آورند و این دعا را بنویسند
 و با خود در نذرها بخایابندیم اللهم الرحمن الرحیم قد انما
 ان بشیء شکم یوحی الی الله حکم الله واحد فی
 کانه یرجو لقا ربه علی عمل صالح اول لیسر که
 بعباده آیه آخره ۱۲۱ ۱۲۲ ۱۲۵

در علاج کیم که بیمار باشد و رنجور باشد و در خون
 و برونهایی خون لا آید در نذر دیها ۴ پیغمبر گفت ای
 ملعون جای تو کجا میریزند و بر تو مردم چگونه میریزند دیو

گفت یا نبی الله ما وای من در میابانها باشد و بر سوزنها
 و در آنها بر روان و بدبیرنه آن است درستی مردم روم ناگاه
 بسوزش شود گفت ای ملعون علاج ویرجه باشد دیو
 گفت یا نبی الله نمک تیز و کافور و تمه هند سیر
 با یکدیگر معجون کند و بخورد و این تعویذ را بخون
 بزسیا بنویسد و با خود دارد شفا یابد بسم الله الرحمن
 الرحیم ما لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الضالین
 کس که سب کند الله کان ولا صوت اولاد قوع الا
 بالله العلی العظیم اشهد ان له الله الا الله و اشهد ان
 محمد رسول الله و اشهد ان علیا ولی الله قد احاط
 بكل شیئی علما و اخصی اهل شائی عدد اجبا

در علاج انکه اعراض نشین گناه او درد کرده
 دیو بیایم در نزد سیهام عم آوردند گفت املعون
 چای بر تو گجاست و دیگر تو مردم چگونه بر باره دیو گفت
 یا سبئی الهم ما دای من در سر راهها میر باشد و بدی
 من آن است که از نفس با در بر او شان دم تا در شایه
 او و پیش و پهلوی راهها او درد پیدا شود و سیهام عم
 گفت املعون علاج او چه باشد دیو گفت خوردن اسفند
 در آب زنده و از بجا که درد کند بجا لند و این تعویذ را با
 خون گوسفند بنویسند با خود دارند تا شفا یابند بسم الله
 الرحمن الرحیم با طعاما لا سمعلو باطوطو ۲۵

در علاج کسب ریش و ناصور و انکشته پیدا کند دیو
 بیایم را آوردند سیهام عم گفت ابر ملعون سوگنا
 مرا از دیو گفت یا سبئی الهم نام من زرد لک
 و چای بر در فاطما بر و در از میر بارند و بدی من آن که ریش
 و ناصور پیدا شود و با دانه کشیده بدید آورم سیهام عم
 پرسید که علاج جن جنیت دیو گفت تخم سفید و مو
 سائی و اسفند داخل کرده و بخوراشند و در بینی
 چکانند و قدر بر بخورند و این تعویذ را نوشته با خود
 دارد و در موم گیر و در آب اندازد و در وقت خواب
 کتاب سه روز بخورد شفا یابد بسم الله الرحمن الرحیم
 ایا ادم اءلا دء ۱ اء اء اء اء اء اء اء

سبحان و بک رب العزة عما يصفون و سلام على
 المرسلين و الحمد لله رب العالمين در علاج
 انگر جنک و فتنه در میان مردمان پیدا شود
 دیو بیجا تیم را کند میانه هم گفت ای ملعون خیار
 تو کی هست بد بر مردم چو زهر را از دیو گفت
 مقام من در پیش درگاه فلکان میر با شد و آن جانی
 نشینند و پایگاه بر دعوا کنند و میان دراز ایشان
 کم و در میان ایشان دشمنی پیدا شود گفت ای ملعون
 فلاطی بسیار دیو گفت ای رسول خدا این قوم را
 را بخونم و یک رنگ بنویسند و در آب اندازند بشویند

و در میان ایشان بیانشند و یک بار بزبان جزواته
 و بایشان بدینند تا شفا یابند بر اهلهم الرحمن الرحیم
 و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم
 در علاج که جنش در دکنند و خارمان دهد دیو
 بیجا هم را آورد میانه هم گفت ای ملعون جای
 تو کجا باشد و بد بر مردم چو زهر را از دیو گفت
 یا نبی اهل من در آن مکان که مردم بنشینند و بد بر
 یکدیگر را گویند من بدترم آن که مردم عرب زلم و حضرت
 باو شان رسالت تا چشم ایشان بدرد آید و خارش پیدا کند
 زود یار که کورک شود میانه هم گفت علاطی بیست دیو
 گفت ناصی آدم زهر غوی که در زبرد است او را دکنند

و این تعویذ را بنویسد و با خود دارد که شفایابند که اله
 الرحمن الرحیم هو لا اول هو الآخر هو الظاهر هو الباقی
 طن و هو بکل شیء عليم و آنوی مسالین
۵ لا و لا ۱۱
 دیوبچایم در علاج زنی که حامله میشود بیایه و زود زماند
 دیوبچایم را آوردند میان آن که فرمود که تا بجهت و جان
 تو بجایست و گوئی تو بگردم بگو لا دیو گفتم یا نبی اله
 جابر خ در قبرستان و در جاهای خلق اله میراثند
 هر که کال در اینها آید مزد و مستبر ایشان بیایم
 و کم گاه او شان را بگیرم ما انکم و زنده می شود
 یا آنکه بشود همانند سلمان که گفتم علاج حبس را بکنند

خلف

دیو گفتم یا نبی اله بعضایم در شمع و چراغ
 یا بوی خوشی بکنند و این دعا را بنویسد و با خود دارد
 که از نیت سخره از آن گذردیم اله الرحمن الرحیم یا کاشف
 الهم یا کاشف الهم یا مراد یا مراد یا مراد یا مراد
 یا عجز الوعد یا حق علیک ما لیکاشف فی کما
 ارتقی الی نفسی الحق یا بدوه ۵ ۵
 در علاج کسی که در این شب در خواب می کند
 دیو بیخاه ششم آوردند سلمان که گفتم
 اعلیون بیدر تو بگردم چه تراست گفتم یا
 نبی اله جابر خ در حمام و در خزان و حمام

مراد

سر باشد و هر کس در آن جا آید و من خود را بدان
 بنام چه علاج شودمخ او را بر بنام و پیمان شود
 و پیمان بر بطول انجامد سلمان گفت ای رسول
 علاجش چه باشد گفت یا سبئی اللهم انزل
 کذ و شیخ و چراغ مذکور بکنند اشفاقا بد
 و این دعا را با خود دل دریم اللهم الرحمن الرحیم یا عظیم
 ذالشیء العاقب و ذالعز و المسجد و اللبریا
 قلنا بنده عن ۵ کلام ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰
 در علاج درد چشم اندام مردمان را بوی سحر هفتم
 را آورده بصورت زشت در هر دو است و بر آستی
 نشسته بود سلمان گفت جابر تو کی است و بدست

بمردم نوحست دیو گفت یا سبئی احمد ما و ای تو
 سه در سر کوهها با آن دو بدست این است در بنام کلان
 مردم را بر بنام سلمان گفت در بنام دیر مینا شد
 دیو گفت سر شاخ بزینت زهر و لعنتش در کند
 و این سخن بید بکند و زعفران بنویسند و در سوخته
 کبرند و بر آب اندازند و در بوی از آن آب بپزند و
 شفا یابد بر الله الرحمن الرحیم و هو کما هو کما کان
 سو ما امر ما الباماله و دوم ما اسلم ملک ملک
 سار بر سر بر سر کند سر ما ما صد سول
 لسان معصا بم الله الرحمن الرحیم تسبیح
 در علاج درد گوش و در دل دیو پنجم هشتم
 را آورده سلمان گفت جابر تو کی است

و هر تر می دم و گوی بر باند و نام در جگر آب پوریت
 پلنگ بر هر و پابند قاصد و مار در بر پیت پیچیده
 سیمان گفت اعلیٰ جگر تو در کی است گفت
 یا بنی القاصد جگر من در سر راهها باشد و در من
 است که در دل و در گوش بر سر راه پیدا کنم
 سیمان فرمود علاجش چیست یا نه دیو گفت آب
 کاشنی در هر و گوش در پستی چکانتد و این
 تعویذ را بخون بسوزیند و در بر سفید باشد تا شفا
 بم الله الرحمن الرحیم
 ط ۱۱۲ ۱۱ ط ۲ ۱۱ ط ۱۴
 کس که در قبرستان ریخ پیدا کند و بیمار شود بوی نام

را آوردند تا شش چغون بود و عصاره در دست شد
 دست دیگر سنا داشت سیمان فرمود که اعلیٰ
 جگر تو در کی است دیو تر می دم چگونگی در پستی
 گفت یا بنی القاصد جگر من در نزد من گذرند زین بار
 رسام و بیمار شوند سیمان فرمود علاجش چیست
 دیو گفت این تعویذ بخون کوسفند بزرگ بسوزیند
 و ما خود در نزد حق یافتیم الله الرحمن الرحیم
 ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱
 ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱
 ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱
 بک در علاج کس که در جگر گاه و مطلق برسد دیو
 را از نام وی معلوش بگو مانند عورتی بود و مار
 دراز در دست داشت سیمان گفت ای ملعون حق کی شد
 ۱۱ ۱۱

و بعد بر تو در دست مردم هم باشد و گو گفت یا بی بی مکارای
 من در جنگ گاه در دهان با نند و بد بر من آن است که مردم لا
 نسبت زهره گردانم و زهره او را آب کم در بر کنند
 سلمان گفت علاجش هم باشد و گو گفت اینها تعویذ
 را بنویسند چون مرغ نیاید با خود در دستش
 خفی باشد و طلم این است ط ۱۱۱ ۸ ۵
۱۱۱۱ دودام ط ۱۱۱۱ برا در علاج کرم دیوانه
 شود و گریه کند و سرگردان او در در کند و گو گفت
 آوردند سلمان هم فرمود اینگونه بود در گجائی
 و بعد که مردم چگونگی بر با نند و گو گفت یا بی بی
 مکارای من در نزد آدمی میرساند تا گاه ترس بر آید

تا بگریید و اندام و سر و گردن او شانه بدرد آید و در دست
 و صفر اینها غالب شوند و در دهان بر هم زنند
 گفت علاج ویر هم باشد و گو گفت این طلم را هم بر آب
 کنند و بخورد و چند عدد دیگر که شفا لود در زیر دامنش
 بود کند و طلم این است ط ۱۱۱ ۲۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱
۱۱۱۱ ۶۱۱۱۱ در علاج زنی که اندامش برود کند
 دیوشهت هم را آوردند سلمان هم فرمود اینگونه بود
 کی امر با او و مردم را چگونه بر ترس از او گو گفت مکارای
 من در گردان زمانه میرساند و نفس بران بر کم
 تا اندام ایشان درد کند گفت علاجش ط ۱۱۱۱ گو گفت
 و بر او بجهانی دهند و خون کم نماید و این نوعی چون
 بر سر او بنویسند و با خود دارد و یاد دیگر از این است
 و در نفع دلاله در زیر دامنش بود کند و این تعویذ را با خود دارد

که شناختن این امر از حسن الیم ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱
۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱
هیتا هیتا بر سر

شخصی در علاج زن و شوهر که دشمن یکدیگر میشوند
دیو گفت که را آوردند سلیان و فرمود نام تو چیست و جای
تو در کی است و پدر تو بچشم چاکه نه میر یا نه دیو گفت
نام من ظرافون است و مادر من در میان زمین آسمان
باشد و پدر من آنست که میان زن شوهر دشمنی تمام
دیو گفت از خانه ایشان ببرم سلیان را گفت علاج

در چه باشد دیو گفت این دهنه را بنویسی و با تو دوازده
بم اسم الرحمن الیم ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱
۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱
۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱
و آب زرد زوی از وی برود و پوشخت چارم در نزد

سلیانم آوردند ناشی طلعت بود و چهار دست نیند
گرفته بود سلیان گفت اعلیون جابر تو کی است
و پدر تو بچشم چه نوع است دیو گفت با بینی اهر
جابر من در نزد سلیان آدم باشد و هر کسی شکرت کند سلیان
چنان باشد و فرزند او شان بر بخانم و اندامی باد کبر
و میزند اندامش را بکشایم و آب زرد از او بنا بر سلیان
فرمود علاجش چنان باشد دیو گفت این دعوی را بخوان

در غنای آن بنویسند و در روم گیرند در آب هزار دو
و آب بخورد تا شفا یابد ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱
۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱
۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱
نیر آورد و دندان بر هر زنی در پوشخت بنم را آوردند

لکان

سحران هم فرمود نام تو چیست و جابر تو کی است مانند مرغی بود
 و بالهایش از دم پاز کرده و سفار سرخ دراز داشت ایام
 گفت جابر تو در کی است و بهر تو بگردم چگونه جبر باشد می
 گفت یاقی اهل نماز ای من در خانه تفریح فرمایند تا شد
 و بهر آن آنکه خود را بگردم تمام چنانکه بر روی در افتد
 و در آن بر هم زنند سر اهل گفت با اعلیون علاج چشم
 با انکه گفت تمام فریب و گریز تخم او را در دست برداشته او برود
 کند و این تعویذ را بر جگر فرستد بنویسند و با خود دارند
 سحر یابدم اهل الرحمن ایتم
 |||||
 در علاج کرم مور کسر و صورت در شکر باشد با صوت شکر

را آوردند با مور سر سرخ زنی نمود و اعلیون جابر تو در کی است
 و بهر بگردم چگونه سر را را دیو گفت یاقی اهل نماز ای
 من در هم جا باشد هر کس خواهد که مور بر اندام او پیدا
 شود خایه مور و حونه و زق مالد را با یکدیگر بسامند
 و شک کنند و بسامند و بایید هم نمرد کند بر هر جا که خواهد
 مجاله مور بر بیاورد و اهل اعلم هر که در علاج آنکه علت
 پاد در ک پیدا کند و دوست هفتم را آوردند ایام
 فرمود اعلیون جابر تو در کی پاد باشد و بهر بگردم
 چو نعت دیو گفت یاقی اهل گفت یاقی اهل
 ما و سرخ در هم جابر باشد و هر کس طعانی را بنویسد
 من آب دهان در آن اندازه تا علت پیدا کند هر کس
 جز در نماز نویسد و بنویسد که پاد باشد ایام
 کفر

گفت علاج چشمی چنانکه او دیو گفت برک کرده و آب ناز ترش
 و آب کاسنی و روغن پانزاهاد کمالند و این تعویذ را بنویسد
 بخون بز سیاه بنویسد و با خود دارد نیم اتم الرکن اجم
 در سماکت کت هر کونما ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱
 در علاج قطع کیم رنگ و رنگ او صیدل گردد دیو
 را آورند ناشن خناسی بوی و چراغ دانه پرش تمام
 سینه گفت املعون جابر تو کی است و دیگر چه میگوئی
 دیو گفت یا نبی اهر ماوای من در باغها و حرمها باشد
 بر طفلها رو بر خود میرنگانم و فری بر او شاه میرزم از آن
 نشان رنگ بگردانم و بسیار گریه کنند طفلها و رود

بروز بار یک شروز و ضعف کردند سلطان گفت علاجش
 به باشد دیو گفت کوزک بر هیز بدهد و این تعویذ را
 از خون بز سیاه بنویسد و با خود دارد نیم اتم الرکن اجم
 آهیا شر اقیانها ها دهانها و در راهها و لاج
 سرد کار سر کاره نما ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱

شصت هشم در علاج کت لیز کند دیو شصت نهم
 را آوردند سیاه بنویسد که از ملعون جابری
 کجا است و دیگر تو بگویم چگونگی گفت بیشتر
 در مستی ز اهر پانزاه و هر کس بخواند من او را
 بد بخانم و در نیم من آن که تب بگیرد و بیماری
 او بطول انجامد گفت علاج چشمی چه باشد

گرد علاجی

گفت علاء چشم آن ^{ست} که مشور را با کینه نماید
 وضع و چراغ بیخ زدش بیابا آورد و هر کعت
 نماز از برای حضرت شایسته بیابا آورد
 و این طلم را بنویسد و با خود دارد بسم
 الرحمن الرحیم که قدیم از بی بی بل العلیل وهو
 قدیم با الدلیقه ^{کین} در روز پنجشنبه یا در روز
 ۱۰۱ ۱۰۱ ۱۰۱ ۱۰۱ ۱۰۱ ۱۰۱ ۱۰۱ ۱۰۱ ۱۰۱ ۱۰۱

ذیو هفتادم در علاج کسی که در سر را بارود
 و غیرت بیند ذیو هفتادم را آوردند بدو
 و چهار دست و پا داشت گفت اعلیو کجا مکن

دار بر گفت یا نبی امم چرخ بر طنورها و
 بد جانی که آتش کند و رخ در میان او شاه روم
 دست خود را بر او نشان در نام و رنگ او را بر زرد
 عطور و از حال بروند و بنا بر هر زو که که دارند
 میدانم گفت اعلیو علاء چشم حسیت در گفت
 علاء چشم آن است که در مکان آتش کند خواه طنور
 فان مطیع سوره سوره نما بند و عود هم بکنند
 و این دعا را نوشته با خود دارد تا شفا یابد
 یا ایا ایا ایا ایا ایا ایا ایا ایا ایا ایا ایا
 یا ایا ایا ایا ایا ایا ایا ایا ایا ایا ایا ایا
 یا ایا ایا ایا ایا ایا ایا ایا ایا ایا ایا ایا

کسی که در مکان خوف کرده و شی را اندر بنیت هم جا
 و چراغ و بوی خوش بکند و این طلسم را بنویسد
 و با خود را برد تا بیاید ۷۱۹۱۹۹۱۱۱
 دیو هفتاد و یکم را آوردند در نزد سلطان محمد پسر ابی
 ششتر بگو و در مارا چینی کرد و بگو سلطان محمد پسر ابی
 ملعون نام چیست و جابر در کی است گفت جایی
 من در کوهها و دریاها باشد و هر کسی در آن جاها
 آید من بجهت خود را بدان نیایم و غشی کند و باد
 سر پیدا کند سلطان محمد گفت علاج چشم چیست و بگو
 گفت علاج چشم مغز سبز و عظام و مغز عظام کند

و در عظام برگردن بنده تا تحت باید با ۴ در
 علاج کس که دل او درد کند و زرد و ضعیف
 کرد دیو هفتاد و یکم را آوردند که سردا و با
 مثال با سر کلاه سلطان محمد پسر ابی ملعون تو مردی را
 چگونگی بر سرش لا و جابر تو در کی است گفت
 یا نبی الله جابر من در پاس چار و در جنت مر باشد ایچیر
 و تو در انار و کل و هر کس که در پاس این چار
 درخت بود ایچیر من آن را بر نیایم و نافرمانی
 شود گفت علاج چشم چه باشد گفت یا نبی الله
 علاج چشم مغز عظام و بوی خوش و این دعا را

الآات سبحانك الله اتى كت من الظالمين
 فاستجبنا ونجينا له من الغم وكذا لك نجى
 المؤمن حبا الله نعم الوكيل نعم المولا ونعم
 الناصر ومن اخو سورة بقى امن الرسول عيا
 انزل اليه من ربه الى اخر رانوسيد دعوى
 دعوى بورنا بور توبسيد بكون الله از ربه الله
 الرحمن الرحيم اللهم بحق اسمائك الحسى و
 وصفائك العليا وبانك انت الله اشهد
 ان لا اله الا الله انت نخرج اينها الدعاء
 والعله اذها باذن الله تعالى

الى من اسكى الله سكنتك بالذيان ثنا
 حكي الويح فيظللن داوا ^{دا} كد على ظمات
 فى ذلك لايات بكل صبار مسكور بمقى
 بهما الله الرحمن الرحيم سبحانك انت الله
 الكريم وموزيقى رانوسيد والملك الجبار
 القديم سبحانك انت الله قاضى الحاجات
 يا مجيب الدعوات يا عالم البليات يارا
 فع نفع الدرجات يا منزل البركات
 يا مالك كل ملوك يا فاع كل مفتوح
 يا غالب كل مغلوب يا قادر يا قويم

ضاف

یا هتات یا هتات یا جهات بنم سبز باد کبود
 باد منزل باد هتات باد کرم باد سرد باد
 اما من باد بلبید باد امغش باد فیروز باد
 ما وادید باد لغو باد خام باد استغاباد
 تویج باد هو بک باد بارهائی که بد بود
 در نجی که عظیم توبور چون کوه و ما ^{دماوند} قد
 از من و هتیم و و پیه و پوست و لکوش
 و شک مغز استوان و تمام اعضاء فید این فلان
 که حامد باشد بیرون ردای باد اگر سیمی و بصیر
 و فرغان بردار از خدا هستی از جمیع اعضاء و طبله
 و عصب او بیرون رود باز تا الله و بسطوت ^{الله}

واناله لحاظون و حفظناها من کل شیطان
 و جیم و حفظنا من کل شیطان ما در ان کل نفس
 لما علیها حافظان بلش الشدیدا انه هو
 بیعی و یعی و هو الغنور الود و در نو
 العرش المجید فقال لما یزید هل اتیک
 حدیثا یجنود من عون و ثمود بل الذین
 کفرها فی تکه یب و الله من و را ایم
 محیط بل هو قران مجید فی لوح محفوظ
 وان یکاد بل نبوسه بهما لله انی اعون
 بالرحمن منک ان کنت تقیبا و عیب

بنویسد و با خود دارد تا ستریت گردد و هم ابراهیم
البرکم قل انما ان لیسرء مثلکم بوسی الی انما الکلکم
الله واحد من رجولنا و ربه فیعمل عملا و صا
لی ادلا لیسرک بعباده ربه احد ا ۱۱۱۱۱۱۱۱
۱۷ ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱
و هر کسی دعای هفتاد و دو
خواهد بنویسد و با خود دارد در دهه او ایماه
در روز یکشنبه در ساعت قمر ابتدا کند بنویسند
تا عمل راست آید و تمام شد در بیست هفتم

۱۲۵۵

سؤال اول کلام بتاریخ
التهامس دعا فیض حسین ابن ابراهیم

۸	۴	۶
۹	۷	۲
۱	۵	۳

در تسعین ابراهیم

علت زنان که بطایع حمل بند

نذر حضرت سلیمان آوردند عرض کرد یکسین هر زن بطایع حمل
بند

از او ایسی بار شد غیر زنیخ نوم در اندرون که بزم و او را

از خسر زنده باز دارم هر گاه خواهد علاج نمود باید که جده بر بند شکند

در آب اندازد چهل روز آب را بخورد فرزندش پیدا شود حتی طایع

حمل را نذر حضرت سلیمان آوردند عرض کرد هر زن که بطایع حمل

ببند با خود درون کند بفرمان من است براد کمارم معصی از فرزندان

اود در شکم ضایع نوزد بر خن تو ولد نمایند روز بروز ضعیف شوند

بمیرند باید دعای باد بنیدن بخوانند بدو هم با نفه وارد هرات

طالع ثور آوردند برسید که در آوردن اطفال فعل

توجیهت عرضی که یا نیاید بلکه چهار یا با مردگان نضران

فحشست چون حس بگذارد آن جمله برادر خورد از فرزند با درام

هرگاه خواهد از مرغی خلاص نفه باید چند بنده نماید تا مطلق حاصل نفه

حق طالع ثور را آوردند برسید که در ولادت اطفال

فعل توجیهت گفت یا بنیامه دختر که در سنه بوز مختار او یا

رسید اکنون فرزند آن اورا ضایع کنم اگر خواهد از مرغی خدنگ

نفه باید جن بنیدن نماید هرات طالع جوزا را پیش آوردند

برسید که در آوردن اطفال فعل توجیهت گفت یا بنیامه

جای نه نزدیک آب آتش هست هر که بطالع جوزا باشد

از اضرار بنفرتندان عارضه بار درون کند نفه را نیست

برادر کمارم فرزند آن اورا ضایع کنم بعضی در ششم بعضی

بعد از تولد بمیرند خواهند علاج نفه باید باد بنیدن نفه

تارفع نفه دیو جو را را پیش آوردند برسید که آوردن

اطفال فعل توجیهت گفت در شب زفاف دست میبندیم

و باد در نطفه زخم ناید نفه خواهد علاج نماید باد بنیدن نماید

هرات طالع سرطان را آوردند برسید که در آوردن

اطفال فعل توجیهت گفت هر زنی بد بنیامه طالع بنیامه فرج

در اندرون او سکن بنایم چون نطفه برجم آید بار زخم تا

تا بد نفه خواهد علاج نماید شش زعفران همیکن تمام بنویسد

تا چهل روز آب آن سو بخورد دیو چهارم را آوردند برسید که در

بمیرند باید دعای باد سبذین بخوانند بدو هم با فهد و اردو هرات

طالع ثور آوردند پرسید که در آوردن اطفال فعل

توجیهت عرضی که با نینب چهار پاناد مردگان بفرمان

فمیت چون حس بگذاردان جمله براد خود را از فرزند باز دارم

هرگاه خواهد از مرضی خلاص شد باید چند نینب را بد تا مطلب حاصل

حق طالع ثور را آوردند پرسیدند که در ولادت اطفال

فعل توجیهت گفت با نینب هر دختر که در سینه بود زحمت از او

رسید اکنون فرزندان او را ضایع کنم اگر خواهد از مرضی خلاص

شد باید جن سبذین نماید هرات طالع جوزا را پیش آوردند

پرسید که در آوردن اطفال فعل توجیهت گفت با نینب سه

جای نزد یک آب آتش است هر که بطالع جوزا باشد

دیو طالع سبذین را آوردند پرسید در آوردن

اطفال فعل توجیهت گفت جای نینب در شب صفاف

چون صاحب این ستاره یاد در آن خانه گذاردن جمله

کلام از فرزند آوردن باز دارم باید عزالم جن سبذی

نماید هرات سبذین را آوردند پرسید که در آوردن

فرزند فعل توجیهت گفت باد در فرمان من کسب

چون صاحب این ستاره بویست بیرون یاد بر او

زنم او را از فرزند باز دارم عزالم باد سبذین نماید تارخ

نفا دیو طالع میزان را آوردند پرسید که در

آوردن فرزند فعل توجیهت گفت با نینب سه

بفرمان خست بدو کارم بقیه درکم بقیه بعد از آن بطرف
 نفع او باید صبارت کنید نماید از بود تا بود همراهِ میزان را آورد
 برسد در آوردن فرزند فعل توجیه گفت هرگاه صاحب
 این ستاره آئیب ببارساند باد آوردن گفته بقیه ن
 خست بدو کارم روز بروز فرزندانش ضعیف شوند یا شود
 دعای بعد ناله نویسد با نفع دارد خلص شود و بی
طالع عقرب را آوردن برسد که در آوردن
 اطفال فعل توجیه گفت جمله چهار پایان بفرمان
 خست براد کارم و او را از فرزند باز دارم خواهد
 علاج نماید چند بندر نماید تا حامله شود همراهِ هشتم

آوردند برسد که در آوردن اطفال فعل توجیه یاد دون
 گفته بفرمان من است براد کارم او را از فرزند باز دارم
 نشان آنست که کبوتر سینه زرد باید باز بندن نماید از دفع
 ناله تا رفع زردی طالع قوس را آوردن برسد
 که در آوردن فرزند فعل توجیه گفت باد ببرد بفرمان من
 براد کارم فرزندان او را ضایع کند خواهد خلصی شد بدین
 نماید رفع نفع همراهِ نهم را آوردند برسد که در آوردن
 فرزند فعل توجیه گفت صاحب این ستاره چون
 رخکد رفت در آید چله بدو کارم خواهد علاج نماید چند
 نماید طالع جدی را آوردن برسد که در
 آوردن فرزند فعل توجیه گفت با ناله چله

چهار بابت بفرمان من است بدو که اگرم که از فرزند ان
 باز دارم باید همراه بندر نماید و بود هم را آوردن برسد
 که در آوردن فرزند فعل توجیه است گفت با دقام بفرمان
 من است بدو که اگرم بفرمان من بفرمان بعد از ان
 هلاک شود خواهد علاج نماید با بندر بعد با خود دارد
 خلدی نقد و یو طالع دلورا آوردن برسد که در
 آوردن فرزند فعل توجیه است گفت پسند باد
 بفرمان من است بر او که اگرم فرزند او و ضایع
 خواهد علاج نماید با بندر نماید خلدی نقد همراه باز دارم
 را آوردن برسد که در آوردن فرزند فعل توجیه است

گفت یا نبی چون بار عمل گذارد جده بدو که اگرم تا جده
 نه نماید خلدی نقد و یو طالع حوت و آوردن
 برسد که در آوردن فرزند فعل توجیه است گفت
 یا نبی چون که بطالع حوت باشد از او که هیچ کاره
 دست یابیم نطفه که از جانب پدر برجم مادر آید با دیم
 تا جده شود باید همگی تمام بالا باشد رغبان نبوی
 شما که فرما جمل روزگار ان را بخورد بعبم عا
 بگردن انداخته خلدی نقد همراه از دهم را آوردن
 برسد که در آوردن فرزند فعل توجیه است گفت یا نبی
 چون مقرر از او با رسد جده زین بفرمان من است

بعد کلام درود بیدار کند در کمر بیدار کند خواهد عیدج نماید
 همگی خوار بافت دار عیدج نفا رعای مانند
 اولاد نویسد طریقین مغربا که زن حامد و اطفال
 ایشان با بیزار میاد برون کند کاخ فرج کرده کورسین
 نویسد و در بین که میرد این دعا را نوشته تا آخر کوره بعد از
 آن در کورن حایر کند از کوره سب هین اول رب
 هب من اهل الصالحین ربنا وفقنا دعائهم
 بحق لا اله الا الله ادم صغی الله اللهم
 احفظ فلان بین ب. م رب هب من لد
 نك ذریة طيبة انك سمیع الدعاء

هین هفتماهی فرزند قوسنی صالحی بدارند
 دعا حرمت کن بحق لا اله الا الله محمد و س
 لا اله الا الله علیه واله و علیا ولی الله و الحن
 و الحین و التسعة من ذریة الحین
 بعد از تمام خوردن نویسد سبحان ربك رب
 العزة عما یصفون و سلام علی المرسلین
 و الحمد لله ربنا العالمین و صل الله علی محمد و
 واله اجمعین لطیبین الطاهرین با حنك
 یا ارحم الراحمین صدق الله العظیم و صدق
 و مسوله النبی لکی بر و نحن علی ذالك من

بمحق نوح بنی الله اللهم احفظ فلذرا نیه فذنه

مبین چهارم رب اعطنی مقیم الصلوة بمحق

موسی کلیم الله اللهم احفظ فذره زانیه فذنه

مبین پنجم بنم بنم بنم بنم بارتن جا فرزنددن

زانیه فلذرا بمحق توراة موسی وانجیل عیسی

و زبور داود و فرقان محمد و بمحق

و صحن ابراهیم و کتب اربعه انبیا و کتب اربعه اولاد

ششم بمحق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین

که باری و رحمتی و ستم از ادر که درین پنج فذره باشد بیرون

کن بمحق لا اله الا الله عبود و مع الله

من شاهدین الشاکرین و الحمد لله رب

العالمین و صل الله علی محمد و اله اجمعین

و لعن الله علی اعداءهم اجمعین

بمحق الله من سلیمان و انه بسم الله الی

حسن الرحیم الی اتعلو علی و اتونی ملین

طریقه مربع کسین در صفی منتقیده بدین طریق کاغذ

مربع نماید و سوره مبارکه کسین در اطراف او بنویسد

عجبت اینر علی را زنی که بچش نماید بعد از ولادت

کاغذ را بر بند از بنی مکان بگذارند همانند

سوره مبارکه کسین را در آن بنویسند

یا امراضیل
۳ ۳ ۵ ۵ ۴

این عمل را از زنی در بچری نماند
بعد از ولادت لحافه را بریزد
از این مکه را بگذرانند
سوره مبارکه سینی را
۵ بار بخوانند
بچری بدو ج مثلث

۷	۱۰	۳
۲	۶	۱۲
۱۱	۴	۵

۷۸۶

یا امراضیل
۳ ۳ ۵ ۵ ۴

یا امراضیل
۳ ۳ ۵ ۵ ۴

یا امراضیل
۳ ۳ ۵ ۵ ۴

یا امراضیل
۳ ۳ ۵ ۵ ۴

دعای جهت اولاد لا چون بار حق گذارد
این دعا را نوشته بموم جامه بیکرد در میان ظرف آب بنیازد
از آن آب بستاند را بنویسد دعا را بپردن آورد و در کردن
عما بکند ظرف را در در میان آب روان نریزد بعد
بستاند را بدلان بچ گذارند بسم الله الرحمن الرحیم
بسم الله التانی بسم الله التانی بسم الله للعافی
بسم الله الذی لا یضیع مع اسم شئی
فی الارض ولا فی السماء وهو السامع العبد
وذ النون ان ذهابا مغاضبا فظن ان کن
نقدر علیه فنادی فی الظلمات ان لا اله

الآات سبحانك الله اتى كت من الظالمين
 فاستجبنا ونجينا له من العدم وكذلك نبني
 المؤمنين حبنا الله نعم الوكيل نعم المولا ونعم
 المغير ومن اخو سورة بقدر امن الرسول بما
 اؤزل اليه من ربه الى اخره يا نوسيد دعاي
 دعاي بورنا بور نوسيد بكون انداز رسيما الله
 الرحمن الرحيم اللهم بحق اسمائك الحسنى و
 وصفاتك العليا وبانك انت الله اشهد
 ان لا اله الا الله انت نخرج اينها الدعاء
 والعله اذها باذن الله تعالى

الى من اسكن الله سكنتك بالذيان ثنا
 حكي الريح فيظللن واواكد على ظمات
 في ذلك لايات بكل صبار مستور بمقي
 بهما الله الرحمن الرحيم سبحانك انت الله
 اكريم وموزعني را نوسيد والملك الجليل
 القديم سبحانك انت الله قاضي الحاجات
 يا مجيب الدعوات يا عالم البليات يارا
 فع فيع الدرجات يا منزل البركات
 يا مالك كل ملوك يا فاتح كل مفتوح
 يا غالب كل مغلوب يا قادر يا قويم

یا هتات یا هتات یا برهات ستم ستم باد کبود
 باد منزل بار هتات باد کرم بار سرد باد
 اما س باد بلب باد ام غش باد فیروز باد
 ما وادید باد لغو بار خام باد استغاباد
 تو لبح باد جو بک باد بارهائی که بد بود
 و نچی که عظیم تو بود چون کوه و ما ^{دماوند} قد
 اف س و هتیم و و و پیه و بوست و لکوش
 و شک مغز استوان و تمام اعضاء فیه ابن فلان
 که حامد باشد بیرون ردای باد اگر سمی و بصوک
 و فرقات بردار از خدا هستی از جمیع اعضاء و جلد
 و عصب او برون رو باذن الله و بسطون ^{الله}

واناله كما نظون وحفظناها من كل شيطان
 وجهم وحفظنا من كل شيطان ما ارد ان كل نفس
 لما عليهما حافظان بطش الله يدانه هو
 بسيد عي و بعيد وهو الغنور الود و ر ذو
 العرش المجيد فقال لما يريد هل انتيك
 حد نيشا مجنود من عون و ثمود بل اللين
 كفهافي تكنه يب والله من ورايم
 محيط بل هو قران مجيد في لوح محفوظ
 وان يكاد لم ينسبه دهما لله اتى اعون
 بالرحمن منك ان كنت تقيا او عبي

وَجِئْتُ بِاللَّهِ وَبِإِذْنِهِ وَبِفَرْمَانِ

اللَّهِ وَبِشَفَقَةِ اللَّهِ وَبِأَمْرِ اللَّهِ وَبِأَمْرِ اللَّهِ

الْأَبَاءِ اللَّهُ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ جِهَتِ مَا نَدُن

أَوْلَادِ نَبِيِّ بَيْتِ زَنْ حَامِلِهِ بِأَخْفَادِ رِازِ

رِازِ نَمَارِ عَفُوفِ مَا نَدُ جِهَاتِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَلَا

يُؤَدُّ حَفِظَهَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ فَاتَهُ

خَيْرٌ حَافِظًا وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ لَهُ

مَعْقِبَاتٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمَنْ خَلْفَهُ

يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِنَّ رَبِّي عَلَى كُلِّ

شَيْءٍ حَفِيفٌ أَنَا مَخْنُوزُنَا الذِّكْرُ وَ

تَقَى اخْتِزْنَ بِاللَّهِ التَّوْبِيعِ الْبَصِيرِ عَلَى سَمْعِكَ

وَبَصْرِكَ لَا سُلْطَانَ بَكَ عَلَى وَلَا عَلَى

بَصْرِكَ وَلَا عَلَى شَعْرِي وَلَا عَلَى خَيْرِي وَلَا

عَلَى الْحَيِّ وَلَا عَلَى دَمِي وَلَا عَلَى عُنُقِي وَلَا

عَلَى عَصِي وَلَا عَلَى عِظَامِي وَلَا عَلَى أَهْلِي

وَلَا عَلَى مَالِي وَلَا عَلَى رِزْقِي دُنِي

سَمِعْتُكَ يَا بَيْتِي وَبَيْتِكَ يَا نَبِيَّ اللَّهِ

سَمِعْتُكَ يَا نَبِيَّ اللَّهِ مِنْ سُلْطَانِ

وَالْفَاعِنَةُ جَبَّارِي أَنْ يَمْسِيَ وَمِكَائِيلُ

عَنْ يَدِي وَأَسْرَائِيلُ أَنْ يَرَانِي

و محمد اما می و الله تعالی مطلع علی غیبتک

عنی و معنی الشیطان عنی اللهم لا یغلب

جهله فانک ان یتفنی یتخفی اللهم

الیک النجات اللهم النجات ع ع ع ع ع ع ع ع

بسم الله الرحمن الرحیم

قلینا املینا مکلینا مسلینا مرشوسا

نوش ساز نوش مرلو نوش فطیر انلو

بسم فرادندان این شده بسم بیه باد اولاد

از کازنه را فرزند نمند یا بر نوردن خانه از هفت خانه

همراه از طرف دست چپ آرد کوزه غیر کبردنان

فان ان را با تش بخت و اینر ظلم را زشته بخرد کس ماده

در هر چه آن کس براید بمید هر چه آن زن براید

نمید زشته بخا از خود زده بخیر بخت هر چه خدایه

۱۱

زدن نبوسد با خود دارد بعد از بیم یا قتاح یا قتاح

یا مقیح یا یا صمیح یا بصیر یا عالم

الغیب یا علوم یا علم یا الله انجیب

استجیب عافی عجم صفی الله تمق نوح

مخ الله و تمق ابل هم خلیل الله تمق موسی

کلیم الله تمق عبی روح الله و تمق محمد

رسول الله وحق علي ولي الله بری اولاد این شکل را روح
 الایات لزندرتب العالمین آورد و از بجزارت پیوست اگر نده این
 مربع را بنویسد بآب بشوید یا شایسته بخورد و یک بار با حفظ دل و هر کازن
 صد ساله باشد بار بگیرد باید که در روز بیخند بوسید از مرد و بخت

نودیة صلعمس مستعالی است بوسه

صضال طاعاعو عرفاتان بعد از ایشم عدد
 ایات بریتها عبد که انجیل صلعه طه ایدل
 طهاها هو هم کمدم هس مرسمس م

نوح و یکی هر کازن فرزند نباشد این ظلم و نوسید در
 بازوی راست بنده مرد با در مع جمع شود بار گیرد اگر مرد فرزند

بار بنیاد در بار آورد فی کلوح کلوح مع ری ظلم ابن حب

۱۱۱ ۹ ۱۱

نوبید بر بنت بنده بعد از بیم به بخرج من بین الغلب و
 والترائب انه علی رصبعه لقادر یوم بتلی السائی

فما له من توفیق لا ناصر الی ذات الصدع یان
 القوة المتین یا ذوالنطفه فی قرار مکین

الی قدر معلوم احفظنا من کل آء باحتت

یا امام الرحمن اه اه اه اه صص صص صص

صص صص صص صص صص صص صص صص صص صص صص صص صص

والی التوفیق لله لله لله

به جاریه جاریه و جنبیه او هینته او هینته او
 فیه او هینته او هو کنی او یکنجهن بر جتک یا
 ارحم الراحمین دفع بزید بزید بزید بزید بزید
 ارحم ارحم ارحم ارحم ارحم ارحم ارحم ارحم
 الذی لا یموت و بالجن والانس تموتون
 محمد یا قی یا قوم دفع سی بر روز هفت
 سحر و جادو و دفع جن روز یکشنبه این سه روز را بر طهارت
 بزید بزید بزید بزید بزید بزید بزید بزید
 این سه روز را هفت روز یا هفت روز یا هفت روز یا هفت روز
 محمد و سوله الله بالبح بالبح بالبح بالبح بالبح بالبح بالبح بالبح

یا مهلب یا الله الذی لا اله الا هو صیا
 بحق اسماء المنزونه المکنونه الاتی نامت
 به السموات والارض و اعضاها یا معتر الجان
 و الشیاطین اخرجوا بالبلاء ما فی النهن نهن
 ابن ندب بحق خانه سلیمان ابن داود
 قال موسی ما حیثتم به السموات الله سه
 سیطلبان الله لا یصلح عمل المضدین
 دفع جن ابن عمرت در امکت زعفران
 و هفت روز در بازو زعفران بند و بعد از آن در
 در زبانش دان فرد برود عجیب بنید از زوده است

اغيد بكلمات الله التامات واسمائه المحسن كلها
 عامة من شرائقاته والهامه ومن شرعين
 لامة ومن شرها سدا زاحدا سبحانك يا
 لا اله الا انت يا رب كل شئ وادنته
 واسمه ولزاقه بالالهة الوضيع
 جلاله عجب دهره اقبل مواجبل اسمائيل
 طاطائيل بهجتك يا ارحم الراحمين
 حبتا حضل ببارد جبل عدد باقلده عدد ذرا
 نوسيد مارت وده بعدد انوسيد مارت وده
 ويكرارهم فان وده ديكر شيطان ويكطف ديكر ام
 رسم ان شخصي نوسيد قل اوحي كواند بيهم ان طوفونتا

و	ا	ب	ج
د	هـ	و	ز
ح	ط	ق	ك
ل	م	ن	ي

و	ا	ب	ج
د	هـ	و	ز
ح	ط	ق	ك
ل	م	ن	ي

و	ا	ب	ج
د	هـ	و	ز
ح	ط	ق	ك
ل	م	ن	ي

و	ا	ب	ج
د	هـ	و	ز
ح	ط	ق	ك
ل	م	ن	ي

و	ا	ب	ج
د	هـ	و	ز
ح	ط	ق	ك
ل	م	ن	ي

و	ا	ب	ج
د	هـ	و	ز
ح	ط	ق	ك
ل	م	ن	ي

عمل قسطاس که در روز زود بیدار و ترک خوردن نماید
 در مجلس خلق یا کینه بنشیند در روز هفت صد نود و نه ترش
 اینها عار و آذانه بود که پنج وقت نماز را یک وضو بخواند
 در روز چهارم شروع به بریدن کماند کند البته بر آورده نشد
 صبا الله الرحمن الرحيم انتم علیکم یا شیخ یا
 فنع یارنیج مجاریجل ارجل جوش
 جوش حیوش سلطان ان تبت او اهد
 هذ القسطاس لفرت عالیه مع سکه
 بذوب امیرنا هذ العس وانکلا تفعل سا
 تسلط الله علیکم ملکیکه من فاروانما پس
 وحدین ولا یضربن رجوبکم وایبکم ابعل العجل العجل

غنایم در شان یاد شاهان کل جمعت حق بی بی
 فراد شیا ماین و ام جبین اگر که را حق زود بیدار یاد بویاری
 از یاد کرده باشد هر چند با و اولاد صفر نشود یا به حفاظت
 نکند دعای به لطین را هفت بار یا هفت بار یا
 بیست هفت بار بخواند صفر نشود اجابت کند و زاد در هر امر
 تسخیر قسطاس نیز در نیر دعا هست اما عدد و دعای
 به لطین با نزه از راس چنانکه در با نزه روز نما کند
 در روز زرار بار بخواند شرط با تواید در وقت
 خواندن به لطین السماء بلغانه تا که نویسد
 نظم با یک نویسد در بزبان گوید انکلا بخواند
 مختصر که هم فرصت نه بعد سهوا و ایست

يا تَحْنِثًا يا مُشْطِثًا ويا مُوسِطِثًا ويا تَحْنِثًا
 ويا تَحْنِطِثًا بِقِ كِهَج و هِهَج و كِهَج
 و كِهَكِج و كِهَكِج و مِهَج و شِهَج
 و يِهَج و مِهَج و طِهَسِهَج و نِهَج
 اَقْبَا شَرَاهِيَا ح ل ه ه ح ح ح م
 ع ح ح ح ت ت م ب ن ك ش ح ش ي ا و ا ب ل ا ه ي
 ن و ا ه ن ا ع ظ م ب ه ل ط ي ن ب س م ا ل ل م ا ر ع ن
 ا ل ح م ب ه ل ط ي ن ا ش م ا ط و ن ب ه ي ش ي
 ب ه ي ش ي ي ه ل ك ي ش ي ب م ك ي ش ي ي و ق ي ش ي

ا م ل و ن ل ط ي ف ب ه ل ط ي ف ه ه س ل ط ي ف
 س ل ط ي ف س ل ي س ل ي س ل ي ب م ك ي ش ي
 ب ه ل ي ف ي ه ا م ل و ن ي ه ل م و ن ا ر ك ب ا
 ط ه و ش ي ي ا ه ب ر و ش ي ي ا ر و ش ي ي ا ط ه و ش ي
 ي ا ط ل و ش ي ي ا ط ه م و ش ي ي ا ط ل و ش ي
 ي ا ب ن ا ه و ش ي ن ه د ا ن ي و ش ي ا ر م ا ي و ش ي
 ي ا م و ن ا ط و ش ي ي ا ه ا ع و ش ي ي ا س ت ي ن ا
 ط و ش ي ا س ب ط ا ه و ش ي ك ل ي خ و ش ي
 ي ا ق م ر و ش ي ي ا ع ل ي و ش ي ي ا ا ر و ش ي
 ي و ج و ش ي ي ا و ر ا ن و ش ي ي ا ع ن ط و ش ي

يا سُبُوشِ يا جُوشِ يا جُوشِ يا انُوشِ يا
 نُوشِ وَاَعْلَقَتِ دِيا يُوهِشِ وَاَعْلَقَتِ
 دِيا فَلَاقُومِ وَاَعْلَقَتِ دِيا هِيا اَقْبَتِ
 اَجَبُوبِ يا اِيها اَلاعوانِ بِاسْمِ المِزْوِني
 وَهَكَوْنِي اَجِبْ يا هِوشِ يا هِوشِ وَا
 عَالِمِ وَاَجِبْ يا هِيا اَيانِ وَاَجِبْ يا اَعْمُونِ
 وَاَجِبْ يا هِشُوْصِيفِ وَاَجِبْ يا اِرْخِ يا اِرْخِ
 يا نَعِ طَالِما اسْئَلْتُ بَرِيا يا اِيْلِيْطُوْتِ
 جارا جارا كَدُوشِ وَاَعْلُوْشِ اِرْضَعُوْمِ
 كَتَمَّا كَتَمَقَلًا كَوْرُزا ما اَعْنَطَ بِنِها

طَلُوْجِ يا هِموْجِ يا طَلُوْجِ يا هِموْجِ يا اِيْلُوْجِ
 اِرْبِيعِ وَاِبْرِيعِ وَاِبْرِيعِ وَاِبْرِيعِ وَاِبْرِيعِ
 وَاِبْرِيعِ وَاِبْرِيعِ وَاِبْرِيعِ اِرْبِيعِ اِرْبِيعِ
 كَهْمِجِ وَاِكَهْمِجِ وَاِكَهْمِجِ وَاِكَهْمِجِ
 مَكِهْمِجِ كَهْمِجِ لَمِهْمِجِ نَهْمِجِ وَاَسْمِهْمِجِ
 وَاَسْمِهْمِجِ وَاَسْمِهْمِجِ سَمِهْمِجِ وَاَسْمِهْمِجِ
 يا نَحِيْتِيا وَاِيا قَطِي سَارِيا وَاِيا مَوْشَطِيْتِيا
 وَاِيا مَشَطِيْتِيا وَاِيا سَمَلِيْتِيا وَاِيا تَمَلِيْتِيا
 وَاِيا تَمَلِيْتِيا وَاِيا اَمَلِيْتِيا وَاِيا سَمَلِيْتِيا وَاِيا اَمَلِيْتِيا